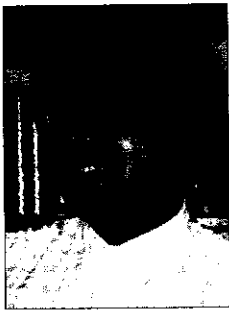


## ترجمه و تحریر جامی از خمیره ابن فارض

جویا جهانبخش



پیوند و داد و ستد و تأثیر و تأثر دو زبان و فرهنگ عربی و فارسی که از همان روزگار انگیزش نبی اکرم - صلی الله علیه و آله - به پیمبری و حتی دیر زمانی پیش از آن، وجود داشته و پیشینه اش از زمان ساسانیان تا کنون قابل جستجوست، خاستگاه پیدایی نگارشها و سرایشهای فراوان بوده؛ و در میان همه این پیوستگیها و تبادلات و تعاملات فرهنگی، روند ترجمه از عربی به فارسی به سبب کارنامه پر برگ و بار و گوناگون و رنگارنگی که پدید آورده و اثری که در تار و پود فرهنگ و اندیشه سرزمینهای فارسی گویان بر جای نهاده، سخت نگریستی و کاویدنی است.

خوشبختانه برخی پژوهشگران به این زمینه توجه کرده اند و به ویژه استاد کاردان و ادیب دانشمند، آقای دکتر آذرتاش آذرنوش، به نوشتن تاریخ ترجمه از عربی به فارسی (از آغاز تا عصر صفوی) دست یازیده اند و دفتر یکم این تاریخنامه - که ویژه ترجمه های قرآنی است - چند سال پیش از چاپ برآمد.<sup>۱</sup>

ایشان بی گمان در کتاب خود به ترجمه های منظوم و منثور منظومه های تازی و چکامه هایی که به تازی سروده شده و به علل گوناگون فارسی زبانان آنها را پسندیده و ترجمه و گزارش کرده اند، خواهند

پرداخت و به خواست خدا دوستداران این بررسیها را خوشنود خواهند کرد.

ما در این یادداشت، به یکی از این سروده ها و ترجمه اش که به دست فارسی دانی فارسی گوی صورت گرفته، می پردازیم: خمیره ابن فارض مصری با ترجمه و تحریر عبدالرحمن جامی.

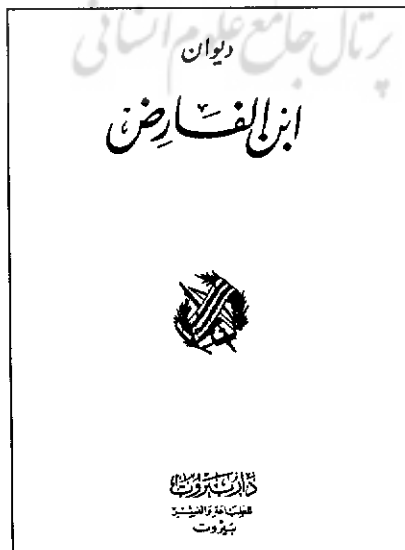
ابو حفص (ابوالقاسم) شرف الدین عمر بن علی بن مرشد بن علی حموی - که به نام «ابن فارض» آوازه یافته - در ۵۷۶ هـ ق در قاهره زاده شد و در ۶۳۲ هـ ق در همان جا در گذشت. پدرش را «فارض» خوانده اند چون در محاکم قضائی تعیین کننده سهم ارث بازماندگان میراثخوار در گذشتگان بود<sup>۲</sup>، و او از همین روی، «ابن فارض» خوانده

شد. ابن فارض اگر چه به ظاهر در نظام تصوف خانقاهی روزگارش جای نمی گیرد و برخی احوال و اطوارش با شیوه صوفیه آن عهد نمی سازد<sup>۳</sup>، از مورد توجه ترین سرایندگان عالم تصوف است و ادب صوفیانه را از همان روزگار خویش تا امروز سخت تحت تأثیر قرار داده است.

او را «بزرگترین سراینده شعر صوفیانه در ادبیات عرب»<sup>۴</sup> و حتی «پایه گذار زبان رمزی (Symbolism) در شعر عرب»<sup>۵</sup> گفته اند. گفته شده: دیوان شعر او... به گونه ای سروده شده که همراه موسیقی در مجالس سماع صوفیانه خوانده شود. در این اشعار معانی ظاهری و باطنی چنان به هم آمیخته اند که آنها را می توان هم اشعار عاشقانه خواند، هم سروده های [عارفانه] صوفیانه<sup>۶</sup>.

این بیخودی و طربناکی و شور و شرر که از سروده های ابن فارض می تراود، در سوانح حیات او نیز نیک آشکار است.

سماع در زندگی صوفیانه ابن فارض معنا و مفهومی گسترده داشت: از آواز خواندن رختشویان ساحل نیل و نوحه سرایی نوحه گران تا سرود گویی و نوازندگی کنیزکان و آوای ناقوس نگهبانان درباری، احوال او را چنان دگرگون می کرد و به



وجدش می آورد که رهگذران نیز به وجد می آمدند و سماعی پرشور در می گرفت و گروهی در آن بیهوش می افتادند.<sup>۷</sup>

لطافت روح ابن فارض موجب می گردید که گاهی مشاهدات ساده روزانه او را سخت بیخود کند؛ چنان که از دیدن کوزه‌ای زیبا در دکان عطاری به یاد جمال مطلق الهی می افتاد و از دست می رفت یا به هنگام بالا آمدن آب نیل، شبها از آن شکوه و خروش به وجد و طرب در می آمد.<sup>۸</sup>

چونی سرایش تائیه بلند آوازه او هم - که آوازه مندترین سروده اوست - از این دیدگاه، در خور نگرش است. جامی در گزارش احوالش می گوید:

«و حکایت کرده اند از اصحاب وی [= ابن فارض] که گفتن وی این قصیده [= تائیه] را نه بر قاعده شعرا بود، بلکه گاهی وی را جذبه ای می رسید، و روزها، هفته، یا ده روز کمابیش از حواس خود غایب می شد. چون به خود حاضر می شد، املا می کرد، سی بیت، یا چهل، یا پنجاه، آنچه خداوند - سبحانه - بروی در آن غیبت فتح کرده بود؛ بعد از آن ترک آن می کرد تا آن وقت که مثل آن حالت معاودت کردی.»<sup>۹</sup>

سروده های ابن فارض که آئینه زبانی بیتابیهای عرفانی اوست، در همان زمان پیدا شدند که دبستان صوفیانه محیی الدین ابن عربی در حال شکل گیری بود و خداوندگاران این دبستان - حتی خود محیی الدین - به شعر ابن فارض رغبت داشتند. گویند که محیی الدین از ابن فارض اجازت خواست تا قصیده تائیه او را شرح کند؛ وی گفت: فتوحات مکیه تو شرح آن است.<sup>۱۰</sup>

صدرالدین قونوی، جانشین و مهمترین گزارنده اندیشه های ابن عربی، تائیه را برای شاگردان خود شرح می کرده و مشارق

الدرازی و منتهی المدارک که سعید الدین فرغانی، شاگرد قونوی - به ترتیب به پارسی و تازی - در گزارش این چکامه قلمی نموده است، بر بنیاد تقریرات صدرالدین قونوی پدید آمده.<sup>۱۱</sup>

دیگر پیروان تصوف محیی الدینی هم معمولاً توجه فراوانی به سروده های ابن فارض داشته اند - که شرح آن از حوصله سخن ما بیرون است.

این همه پیوند دبستان ابن عربی با ابن فارض، سبب شده است نام او با نام آوران این دبستان همراه شود و هر چند بسیاری از گزارندگان سروده هایش، سخن او را بر پایه اندیشه های ابن عربی و به ویژه «وحدت وجود» شرح کرده اند، او در تصوف با ابن عربی کاملاً همسو نیست، و نظام اندیشگی دیگری - گرونده به «وحدت شهود» - دارد.<sup>۱۲</sup>

از همان قدیم گفته اند که گرایش به افکاری نظیر حلول و اتحاد و در سخن او هست و بعضی از پژوهندگان او را از مکتب نو افلاطونیان هم متأثر پنداشته اند. همین اتهام ابن فارض به باور به حلول و اتحاد و پاره ای پرسمانهای دیگر، او را مغضوب گروهی از فقها و دانشمندان کرده و شیخ برهان الدین ابراهیم بن عمر شافعی (سده نهم) - که خود چند کتاب در رد ابن فارض نوشته - فهرست مفصلی از علما و مشایخی که در دوره های مختلف به تکفیر ابن فارض رأی داده اند، سامان داده است. در مقابل کسانی چون سیوطی و عبدالوهاب شعرانی از او دفاع کرده اند.<sup>۱۳</sup>

به رغم کسانی که تائیه را سرچشمه ضلال و زندقه شمرده و بزرگان دین را به دفع و محو آثار آن فراخوانده اند<sup>۱۴</sup>، این چکامه و دیگر سروده های ابن فارض آوازه بلند یافت و از جمله قصیده خمیه او - که

در وصف شراب حب الهی است<sup>۱۵</sup> - رواج یافت و شروع متعدد بر آن نوشته شد.

این چکامه - که به «میمیه» هم شهرت دارد - نخستین بار<sup>۱۶</sup> به فارسی به قلم میرسید علی همدانی، در سده هشتم، شرح شد. شرح میرسید علی، به نام مشرب الأذواق، «به جهت رد انکار مجربان جامد و ردع اصرار طاعنان جامد» پدید آمده که به نظر شارح حوصله درک معانی بلند نهفته در پس اشاره به می و زلف و خال را نداشته اند و این اشارات را طامات بی حاصل پنداشته و از سر جهل و عناد - طعن و انکار بر احوال و اقوال اهل حق روا داشته اند.<sup>۱۷</sup>

این اثر دست کم دوبار، یک بار به کوشش محمد خواجوی در تهران<sup>۱۸</sup> و بار دیگر به کوشش محمد ریاض در پاکستان<sup>۱۹</sup> به چاپ رسیده است.

شرح مشهور دیگر خمیه، شرحی است که جامی نگاشته به نام لوامع أنوار الکشف و الشهود علی قلوب أرباب الذوق و الجود که به اختصار به نام لوامع شهرت یافته و بارها چاپ شده است که از آن سخن خواهیم گفت.

از جمله دیگر گزارشهای این چکامه، شرحی است به زبان عربی از داود بن محمود قیصری (گزارنده نامور فصوص، در گذشته به ۷۵۱ ه.ق.)، و دیگر شرح احمد بن سلیمان بن کمال پاشا (در گذشته به ۹۴۰ ه.ق.) به عربی، و شرح محمد بن غمیری سبط مرصفی به عربی - به نام الزجاجة البلوریه -، و شرح علمشاه عبدالرحمن بن صالحی (در گذشته به ۹۸۷ ه.ق.)، و شرح قاضی صنع الله بن ابراهیم (در گذشته به ۱۰۵۰ ه.ق.)<sup>۲۰</sup>.

گفتیم از گزارشهای نامور چکامه یکی لوامع جامی است. نورالدین عبدالرحمن جامی - که به

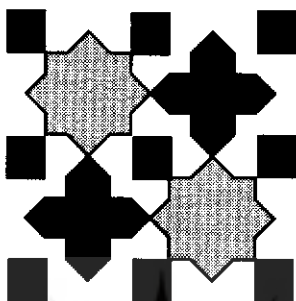
سال ۸۱۷ هـ.ق در جام خراسان زاده شد<sup>۲۱</sup> و به سال ۸۹۸ هـ.ق در هرات در گذشت - از آوازه مندترین صوفیان سده نهم هجری است.

تصوّف - به ویژه طریقت نقشبندی - در روزگار ولادت جامی در آن نواحی روایی بسیار داشت.<sup>۲۲</sup> خاندان جامی به تصوّف گرایش داشته‌اند و مثلاً صوفی ای چون فخر الدین لورستانی به خانه ایشان آمده بوده جامی خاطره خود را از این مهمان، چنین رقم زده است:

«به خاطر می‌آید که خرّ جرد جام، در سرایی که تعلق به والدین فقیر می‌داشت، نزول فرموده بود، و من چنان خرد بودم که مرا پیش زانوی خود نشانده بود و با انگشت مبارک خود نامهای مشهور چون عمر و علی بر روی هوا می‌نوشت و من آن را می‌خواندم.<sup>۲۳</sup> تبسم می‌نمود و تعجب می‌فرمود. آن شفقت و لطف وی در دل من تخم محبت و ارادت این طایفه شد، و از آن وقت باز هر روز نشو و نمای دیگر می‌یابد. امید می‌دارم که بر محبت ایشان زیم و در محبت ایشان میرم و در زمره محبان ایشان برانگیخته شوم.»<sup>۲۴</sup>

جامی هنوز پنج سال تمام نداشته که محضر خواجه محمد پارسا را در می‌یابد؛ خود گفته: «به خاطر می‌آید که چون [خواجه محمد پارسا] از ولایت جام می‌گذشتند - و به قیاس چنان می‌نماید که در اواخر جمادی الاولی یا اوایل جمادی الاخری بوده باشد از سال مذکور - پدر این فقیر با جمعی کثیر از نیازمندان و مخلصان به قصد زیارت ایشان بیرون آمده بودند، و هنوز عمر من پنج سال تمام نشده بود. یکی از متعلقان را گفت که برابر دوش گرفته پیش محفّه محفوف به انوار ایشان داشت. ایشان التفات نمودند و یک سرنبات کرمانی عنایت فرمودند و امروز از آن

شصت سال است، هنوز صفای طلعت منور ایشان در چشم من است، و لذت دیدار مبارک ایشان در دل من. و همانا که رابطه اخلاص و اعتقاد و ارادت و محبتی که این فقیر را نسبت به خاندان خواجهگان - قدس الله تعالی ارواحهم -<sup>۲۵</sup> واقع است، به برکت نظر ایشان بوده باشد. و امید می‌دارم که به



یمن همین رابطه در زمره محبان و مخلصان ایشان محشور گردم، بمنّه و جوده.»<sup>۲۶</sup> جامی به دست سعدالدین کاشغری (در گذشته به ۸۶۰ هـ.ق) - که پس از خواجه محمد پارسا قطب و سر طایفه نقشبندی گردیده بود - به طریقت نقشبندیان پیوست. گفته‌اند او در سمرقند در کار دانش‌اندوزی بود که یک مکاشفه راهی هراتش کرد و در حلقه درس شیخ سعدالدین - که بعدها پدر زنش هم شد - شرکت نمود و دل بدو سپرد.<sup>۲۷</sup> دومین مرادش، خواجه عبیدالله احرار (در گذشته به ۸۹۵ هـ.ق) بود که در سال ۸۶۰ هـ.ق به جای سعدالدین کاشغری نشست و ریاست فرقه را بر عهده گرفت.<sup>۲۸</sup> جامی در تحفة الاحرار - که گویا به نام همو ساخته - می‌گوید:

زد به جهان نوبت شاهنشهی  
کوکبۀ فقر عبیداللهی  
آن که ز حریت فقر آگهست  
خواجه احرار عبیداللهست<sup>۲۹</sup>

جامی و امثال او که از عالمان شریعت بشمارند، در گرویدن به طریقت صوفیانه نقشبندی مشکل چندانی نداشتند؛ چرا که نقشبندیان، صوفیانی میانه‌رو و ملتزم به شریعت بودند. ابن حجر هیتمی (۹۷۴ - ۹۰۹) در حق این طریقه گفته است: «الطریقة العلیة السالمة من کدورات جهلة الصوفیة هی الطریقة النقشبندیة».<sup>۳۰</sup>

تصوّف جامی، اگر چه پیوندی استوار و مستقیم با مشایخ نقشبندی داشت، بدیشان محدود نبود و نماند و سخت از «جانب غربی» تصوّف که همانا دبستان ابن عربی و مرتبطان با او باشد، تأثر یافت.

او شیفته ابن عربی است. می‌گوید: «... آن مقدار حقایق و معارف در مصنفات وی، بتخصیص در فصوص و فتوحات، اندراج یافته است هیچ کتاب یافت نمی‌شود، و از هیچ کس از این طایفه [=ظ. طایفه صوفیه] ظاهر نشده است.»<sup>۳۱</sup> جای دیگر از او چنین یاد می‌کند: «شیخ کامل مکمل قدوة القائلین بوحدة الوجود و أسوة الفائزین بشهود الحق فی کل موجود، العارفین، قطب الموحّدین، محیی الحق و الملة و الدین، محمد بن علی عربی - قدس الله تعالی سرّه و اعلی ذکره.»<sup>۳۲</sup>

استاد آشتیانی نوشته‌اند: «مولانا جامی در تصوّف نظری یکی از شارحان و مروجان نامی مرام و مسلک شیخ اکبر محیی الدین بن عربی اندلسی است. جامی آنچه در عرفان نظری نوشته است تقریر و تحریر مبانی عرفانی شیخ اکبر است.»<sup>۳۳</sup> شرح فارسی اوست بر نقش الفصوص محیی الدین، به نام نقد النصوص. همچنین لویج جامی تحریر و توضیح موضوعات اصلی دبستان شیخ اکبر به صورت منقّح است و لوامح او آکنده از اندیشه‌های محیی

او شرحی به تازی بر مهمترین اثر ابن عربی، یعنی فصوص الحکم دارد که آخرین نگاشته عرفانی اش گفته شده. ۳۶ شرحی هم بر بعضی از مفتاح الغیب صدرالدین قونوی، برترین فرزند معنوی و جانشین و گزارنده آرای محیی الدین، نوشته بوده که - به قول لاری - به بیاض نرفته. ۳۷

جامی صوفی نامور و تصوف گستری است ولی در تصوف نوآور نبوده، باید گزارشگری خوش تقریر از اندیشه های ابن عربی بشمار آید.

این که خاضعانه در «تمهید» آغاز لویج نوشته: «متوقع که وجود متصدی این بیان را در میان نبینند و بر بساط اعراض و سماط اعتراض ننشینند، چه او را در این گفت و گوی نصیبی جز منصب ترجمانی نیست، و بهره ای غیر از شیوه سخن رانی نی» ۳۸، گذشته از بی ادعایی و فروتنی ماتن، حکایت از واقع بینی او هم دارد.

به قول استاد آشتیانی «جامی از حیث تحقیقات شخصی و تقریر معضلات و حل عویصات عرفانی و غور در امهات از مباحث، همسنگ محققان از عرفانمی باشد، و هنر او در انتخاب مطالب زبده و احاطه او در اقوال و افکار محققان ظاهر شده است. ۳۹

آشنایی او با سخن و سروده های ابن فارض هم احتمالاً از طریق همین دبستان اندیشگی ابن عربی است - که پیشتر گفتیم با اشعار ابن فارض پیوندی تنگاتنگ یافته بود - و متأثر از نگاشته های خداوندان این دبستان.

وی در رساله ای (حدود ۳۵ صفحه) به ترجمه و شرح ۷۵ بیت از چکامه بلند ابن فارض معروف به تائیه کبری و موسوم به «نظم السلوک»، دست یازیده که به نظر می رسد بیشتر مطالبش تحریری از مشارق

الدزازی فرغانی، صوفی نامی محیی الدینی باشد. ۴۰

اخیراً ترجمه منظومی به فارسی از تائیه یافت شده که بنا بر قرائن و تصریح کاتب از جامی است ۴۱. برای نمونه بیت یکم تائیه و این ترجمه منظوم را می آوریم:

سَقَنْتَنِي حُمِيًّا الْحُبِّ رَاحَةً مُقَلَّتَنِي

و كَأْسِي مُحِيًّا مَنْ عَنِ الْحُسْنِ جَلَّتْ

خوردم شراب عشق به چشم ز طلعتی

که حسن او بیان نشود با عبارتی ۴۲

جامی در سرایشهای پراکنده خود هم از

ابن فارض متأثر به نظر می رسد؛ به ویژه در:

بودم آن روز درین میکده از دُر د کشان

که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان

که گویا نگرنده باشد به بیت یکم خمربه:

شَرَبْنَا عَلِيَّ ذَكَرَ الْحَبِيبِ مُدَامَةً

سکرنا بها من قَبْلِ أَنْ يُخْلَقَ الْكَرَمُ ۴۳

و اما لوامع شاید جدی ترین اثر جامی در

پیوند با ابن فارض باشد.



مُصَنِّفِ، خود، لوامع را چُنین

می شناساند:

«این ورقی چندست در شرح الفاظ و عبارات و کشف رموز و اشارات قصیده میمیه خمربه فارضیه - قدس الله سرناظمها - که در وصف راح محبت که شریف ترین مطلوبیست به لطیف ترین اسلوبی صورت انتظام یافته و در میان ارباب عرفان و اصحاب ذوق و وجدان شیوعی کامل و شهرتی تمام

گرفته. ۴۴ و چون شروع در این مقصود را بی تعرض به تعریف و تقسیم محبت و بیان اصل و فرع آن متعذر دیده، «طرفی از کلمات این طائفه متعلق بدین امور» را در آغاز آن یاد کرده است. ۴۵

جامی در این شرح، عموماً، و در مقدماتش، خصوصاً، از مشارب الأذواق میر سید علی بسیار بهره گرفته است. ۴۶

او پس از مقدمات و تمهیدات، با عبارت «قال الشيخ الامام العالم العامل والسيار العارف الفاضل شرف الدين ابو حفص عمر بن علي السعدي المعروف بابن الفارض المصري - قدس الله تعالى سره و اعلى في الملا الاعلى ذكره» ۴۷ به چکامه ابن فارض می پردازد، و هر گاه بیتی یا دو بیتی از آن را می نگارد، و به ترجمه و تحریر و شرحش دست می یازد.

وی نخست، واژگان و تعبیرات هر بیت را می گشاید، آنگاه پس از لفظ «می گوید»، ترجمه و تحریری ادیبانه و هنری و صورتگرانه از سخن سراینده به دست می دهد و سپس - با عنوان «لامعه»، یا بی آن - به ذکر تفسیر و تأویل صوفیانه شعر دست می زند. هر چه از میانه چکامه دورتر و به پایانش نزدیکتر می شویم، گاه، «ترجمه و تحریر» بیت با «تفسیر و تأویل» آن بیشتر درهم می آمیزد و خلط می شود. ۴۸

ترجمه جامی از ابیات چکامه فارضی جدا از ارزشی که در سیر و تاریخ ترجمه تازی به پارسی و ادبیات صوفیانه دارد، به خودی خود، از لحاظ نگارش و شیوایی و ارزندگی ادبی بسیار در خور نگرش می باشد.

لوامع چون بیشترین نگارشها و سرایشهای دیگر جامی - از همان روزگار تصنیف، قبول و روایی ویژه یافته است و دستنوشته های بسیاری از آن به دست است.

مثلاً در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی - علیه السلام - ده دستنوشته<sup>۴۹</sup>، در کتابخانه بروسه (بورسا/Bursa)ی ترکیه چهار دستنوشته<sup>۵۰</sup>، در کتابخانه مغنیسا (Manisa)ی همان کشور یک دستنوشته<sup>۵۱</sup>، در کتابخانه امیر خواجه کمانکش (در استانبول) یک دستنوشته<sup>۵۲</sup>، در کتابخانه داماد ابراهیم پاشا (در همان شهر) یک دستنوشته<sup>۵۳</sup>، و در کتابخانه عاطف افندی (در همان شهر) یک دستنوشته<sup>۵۴</sup>، از آن یافت می شود. اقدم نسخ لواح گویا دستنوشته مورخ ۸۷۷ هـ.ق باشد که در کتابخانه ایاصوفیا نگهداری می شود.<sup>۵۵</sup> و نخستین چاپش

ظاهراً چاپی که در ۱۳۰۹ هـ.ق در استانبول در ضمن کتابی به نام مجموعه منلاجامی قدس سره السامی صورت پذیرفته است<sup>۵۶</sup>. این مجموعه در سال ۱۳۶۰ هـ.ش در تهران با مقدمه و نظارت استاد ایرج افشار - از سوی کتابخانه منوچهری - افست شد. چاپ دیگری از لواح را حکمت آل آقا در سال ۱۳۴۱ هـ.ش در منشورات بنیاد مهر در تهران با منتشر کرده و در پیشگفتارش از ده دستنوشته - که در کتابخانه های تهران دیده بوده - یاد نموده است.<sup>۵۷</sup> به جهت ارزش و اهمیتی که ترجمه و تحریر کرماند جامی از چکامه میمیه

ابن فارض دارد و آنکه گوهرین ترین بخش پر کاربرد لواح همین بخش است، ما متن آن را با چکامه خود ابن فارض از این کتاب برگرفته و ویراسته و آراسته ایم، و در این جایگاه می آوریم<sup>۵۸</sup>، امید می بریم که در فرصتی دیگر متن کامل مصحح و محقق و محشای لواح جامی را - که کار آماده سازی و ساماندهی اش هم تا حدودی پیش رفته و صورتی یافته - به شکلی دلپسند به چاپ برسانیم - *إن شاء الله الرحمن*. شایان یادآوری است که برای ضبط و گزارش متن چکامه ابن فارض، در اینجا، به مصادر عربی و اصل دیوان او<sup>۵۹</sup> و شرح آن، *جلاء الغامض*<sup>۶۰</sup>، رجوع نموده ایم.

## متن چکامه با ترجمه و تحریر جامی

باقی نگذاشت مُصَرِّفِ رُوزِگارِ و مُخَوِّلِ لَیلِ و نهارِ ازان می که جانها را به منزله جانست و جانها مر اورا به مثابه ابدان، جز بقیه جانی که گویا پنهانی وی در سینه های خردمندان پوشیده گشته است و پنهان.

[۵] «فَإِنَّ دُكِرْتُ فِي الْحَيِّ أَصْبَحَ أَهْلُهُ

نَشَاوِي وَ لَا عَارَ عَلَيْهِمْ وَلَا إِيْمُ»

اگر یاد کرده شود آن می در نواحی حی - که قبيله مقبلان و قبله زنده دلانست - هر آینه اهل آن حی مست شوند و از غایت مستی از دست روند و حال آنکه بر ایشان نه از مستی عاری بود و نه از ان گناه می پرستی غباری.

[۶] «وَمِنْ بَيْنِ أَحْشَاءِ الدِّانِ تَصَاعَدَتْ

وَ لَمْ يَبْقَ مِنْهَا فِي الْحَقِيقَةِ إِلَّا اسْمُ»

آن می از میان درونهای خمها متصاعد شد و به میل مقامات علوی از مقار<sup>۶۵</sup> سفلی متباعد و متصاعد گشت و از وی بین الانام هیچ باقی نماند الا نام.

[۷] «وَإِنْ خَطَرَتْ يَوْمًا عَلَى خَاطِرِ امْرِءٍ

أَقَامَتْ بِهِ الْأَفْرَاحُ وَ ارْتَحَلَ الْهَمُّ»

اگر خطور کند روزی یاد آن باده بر ساحت خاطر جوانمردی آزاده، مسافران آن ساحت، یعنی شادی و راحت، قصد اقامت کنند

[۱] «شَرِبْنَا عَلَى ذِكْرِ الْحَبِيبِ مُدَامَةً

سَكِرْنَا بِهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْلَقَ الْكِرْمُ»

نوش کردیم و با یکدیگر به دوستکامی<sup>۶۱</sup> خوردیم بر یاد حضرت دوست که روی محبت همه بدوست، شرابی که بدان مست شدیم بلکه به بویی ازان از دست شدیم و این پیش از آفریدن کرم بود که درخت انگورست و ماده شراب مشهور پرشر و شور.

[۲] «لَهَا الْبَدْرُ كَأَسْوَى وَ هِيَ شَمْسٌ يُدِيرُهَا

هَلَالٌ وَ كَمَّ يَبْدُو إِذَا مَرَجَتْ نَجْمُ»

مر آن شراب را علی الدوام ماه تمامست جام و حال آنکه خودش آفتابست در فیضان و براقی، می گرداندش انگشت هلال مثال ساقی و بسیار پیدا می آید وقت آمیختنش با آب ستاره ای رخشنده از شکلهای حباب.

[۳] «وَأَوْلَا سُدَّاهَا مَا أَهْتَدَيْتُ<sup>۶۲</sup> لِحَانِهَا

وَ لَوْلَا سَنَاهَا مَا تَصَوَّرَهَا الْوَهْمُ»

اگر نه بوی خوش و شمیم دلکش می فایح<sup>۶۳</sup> شدی راه صواب به صوب خمخانه او ندانستمی بردن و اگر نه لمعه نور و پرتو ظهور وی لایح گشتی به قدم وهم طریق تصور حقیقت او نتوانستمی سپردن.

[۴] «وَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا الدَّهْرُ غَيْرَ حُشَاشَةٍ<sup>۶۴</sup>

كَأَنَّ خَفَاها فِي صُدُورِ النَّهْيِ كَتْمُ»

و مجاوران آن حرم، یعنی اندوه و الم، کوس رحلت زنند.

[۸] «وَلَوْ نَظَرَ النُّدْمَانُ خَتَمَ إِنَائِهَا

لَأَسْكُرَهُمْ مِنْ دُونِهَا ذَلِكَ الْخَتَمُ»

اگر ببینند ندیمان انجمن محبت و مقیمان نشیمن عشق و مودت<sup>۶۶</sup>، ختم اناء و مهر و عاء آن شراب را، هر آینه مست گردانندشان، بی شراب نوشیدن، مهر انای آن دیدن.

[۹] «وَلَوْ نَضَّحُوا مِنْهَا ثَرَى فَبَر مَيِّت

لِعَادَتِ إِلَيْهِ الرُّوحُ وَانْتَعَشَ الْجِسْمُ»

اگر بپاشند ندیمان رشحه‌ای از آن باده بر خاک نمناک گوریکی جان داده، هر آینه جان مفارقت کرده به تنش باز گردد و تن از پای در افتاده‌اش به سبب معاودت جان در انتعاش<sup>۶۷</sup> و اهتزاز آید.

[۱۰] «وَلَوْ طَرَّحُوا فِي فَيْءٍ حَائِطٍ كَرْمِهَا

عَلِيلاً وَقَدْ أَشْفَى لِفَارَقَهُ السُّقْمُ»

اگر ببیند از نند در سایه دیواری که محیطست به کرم آن باده، بیماری را و حال آنکه بر بستر<sup>۶۸</sup> هلاک بود افتاده، هر آینه مفارقت کند در سایه آن دیوار ضعف سقم و بیماری از تن آن رنجور.

[۱۱] «وَلَوْ قَرَّبُوا مِنْ حَائِطِهَا مَقْعِدًا مَشَى

وَيَنْطِقُ<sup>۶۹</sup> مِنْ ذِكْرَى مَذَاقِهَا الْبُكْمُ»

اگر نزدیک گردانیده شود به خمخانه آن شراب، ز من<sup>۷۰</sup> بر زمین مانده، پای او به رفتار آید، و اگر یاد کند از چاشنی آن باده ناب، گنگ زبان گرفته، زبان به گفتار بگشاید.

[۱۲] «وَلَوْ عَبَقَتْ فِي الشَّرْقِ أَنْفَاسُ طَبِيبِهَا

و فِي الْغَرْبِ مَزْكُومٌ لِعَادَ لَهُ الشَّمُّ»

اگر بوی خوش دهد آن می در حدود شرق - که مطلع انوار و منشأ ظهور و اظهارست - و حال آنکه در جانب غرب - که موطن بطون و مقام خفی و کمونست - مز کومی<sup>۷۱</sup> بود از ادراک هر مضموم محروم، هر آینه از قوت شم بهره‌ور شود و مشامش از استنشاق رایحه آن می معطر گردد.

[۱۳] «وَلَوْ خُضِبَتْ مِنْ كَأْسِهَا كَفُّ لَامِسِي

لَمَا ضَلَّ فِي لَيْلٍ وَفِي يَدِهِ النَّجْمُ»

اگر خضاب کرده شود از انعکاس انوار کاس آن می، کف مساس کننده وی، هر آینه گمراه نشود در هیچ شب ظلمانی و حال آنکه به دستش از عکس آن کاس ستاره‌ای بود نورانی.

[۱۴] «وَلَوْ جَلَسَتْ سَرّاً عَلَى أَكْمِهِ عَدَا

بَصِيرًا وَمِنْ رَاوِقِهَا تَسْمَعُ الصُّمُّ»

اگر ظاهر کرده شود شراب مذکور ظهوری از اغیار مستور، بر دیده کسی که از مادر کور زاده باشد و دل بر کوری جاوید نهاده، هر آینه

دیده او منور شود و از دولت بینایی بهره‌ور گردد، و از صدای چکیدن آن می از می‌بالایی گوش اصم از علت صمم<sup>۷۲</sup> رهایی یابد و به سعادت شنوایی برسد.

[۱۵] «وَلَوْ أَنَّ رُكْبَاءَ يَمُمُوا ثَرِبَ أَرْضِهَا

و فِي الرُّكْبِ مَلْسُوعٌ لَمَا ضَرَّهُ السُّمُّ»

اگر جمعی شترسواران<sup>۷۳</sup> قصد خاکبوسی زمینی کنند که آنجا آن شراب یافت شود و در میان ایشان مار گزیده‌ای بود زهر چشیده، هر آینه آن زهرش مضرتی نتواند رساند و چاشنی شربت هلاکش نتواند چشانند.

[۱۶] «وَلَوْ رَسَمَ الرَّاقِي حُرُوفَ اسْمِهَا عَلَى

جَبِينِ مُصَابٍ جُنَّ أَبْرَاهُ الرُّسْمُ»

اگر نقش کند تعویذ نویسنده افسون نگار، حرفهای نام آن باده خوشگوار، بر پیشانی پری گرفته‌ای دیوانه، هر آینه هوشمند گردد و فرزانه.

[۱۷] «وَلَوْ قَوَّ لِيَاءَ الْجَيْشِ لَوْ رُقِمَ اسْمُهَا

لَأَسْكُرَ مَنْ تَحْتَ اللِّوَا ذَلِكَ الرُّقْمُ»

اگر رقم زده شود اسم و صفت و علامت و سمت آن باده خوشگوار، بر فراز علم سپاهی بسیار، هر آینه آن رقم سایه نشینان آن علم رامست گرداند و از ظلمت تنگنای هوشیاری شان<sup>۷۴</sup> برهاند.

[۱۸] «تُهَذِّبُ أَخْلَاقَ النُّدَامَى فَيَهْتَدِي

بِهَا لِطَرِيقِ الْعَزْمِ مَنْ لَالَهُ عَزْمٌ»

[۱۹] «وَيَكْرُمُ مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الْجُودَ كَفَّهُ

وَيَحْلُمُ عِنْدَ الْغَيْظِ مَنْ لَالَهُ حِلْمٌ»

از ذمائم صفات می رهند و به محامد اخلاق می رساند، آن مدامه و شرب آن، ندیمان محفل و حریفان مجلس اهل دل<sup>۷۵</sup>؛ پس راه می یابد به سوی عزم درست هر کس<sup>۷۶</sup> که از نخست مرکب ارادتش لنگ بوده باشد و عنان عزیمتش سست.

[۲۰] «وَلَوْ نَالَ قَدَمُ الْقَوْمِ لَثَمَ قَدَامِهَا

لَأَكْسَبَهُ مَعْنَى شَمَائِلِهَا اللَّثَمُ»

اگر برسد شخصی که میان قوم خویش به بلادت و نادانی و غیاوت<sup>۷۷</sup> و گرانجانی<sup>۷۸</sup> اشتها یافته باشد به بوسیدن آنچه<sup>۷۹</sup> در دهان ابریق می و گلوی صراحی تعبیه کنند تا می را بدان بگذرانند و صافی را از دُرد جدا گردانند، هر آینه حاصل گرداند آن بوسیدن مران شخص را اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده که مقتضای شرب آن و ثمره مداومت بروی است چون جود و سخا و حلم و حیا و غیرها.<sup>۸۰</sup>

[۲۱] «يَقُولُونَ لِي صِفْهَا فَأَنْتَ بِوَصْفِهَا

خَبِيرٌ أَجَلٌ عِنْدِي بِأَوْصَافِهَا عِلْمٌ»

[۲۲] «صَفَاءٌ وَلَا مَاءٌ وَلَا لُطْفٌ وَلَا هَوَاءٌ<sup>۸۱</sup>

وَنُورٌ وَلَا نَارٌ وَرُوحٌ وَلَا جِسْمٌ»

می گویند مرا طالبان مستعد و مریدان مسترشد که ازین مدامه - که در ابیات گذشته شرح خواصش گفتمی و به الماس فصاحت گوهر اوصافش سفتی - وصفی چند خاص باز گوی که آتش عطش ما را بنشانند و فهم ما را به سر حد ادراکش برسانند و حال آنکه تو به کماهی اوصافش دانایی و بر بیان آن کما ینبغی توانا. می گویم: آری، من - که پیر میخانه عشق و ولا و میر خرابات فقر و فنایم - به خواص آن می، شناسا و به اوصاف او دانایم؛ جز گفت و گوی آن می پیشه ای ندارم و بجز شرح و بسط اوصاف وی اندیشه ای نه.

صفت آن می اینست که همه صفاست اما نه چون صفای آب به غباری کدورت گیرد و همه لطافتست لیکن نه چون لطافت هوا که به بخاری کثافت پذیرد و همچنین همه نورست نه چون نور آتش که با ظلمت دخانش آمیزشی باشد و همه جانست نه چون جان متعلق به ابدان که با جسمش آویزشی<sup>۸۲</sup> افتد.

[۲۳] «مَحَاسِنُ تَهْدِي الْوَاصِفِينَ<sup>۸۳</sup> لَوْصَفِهَا

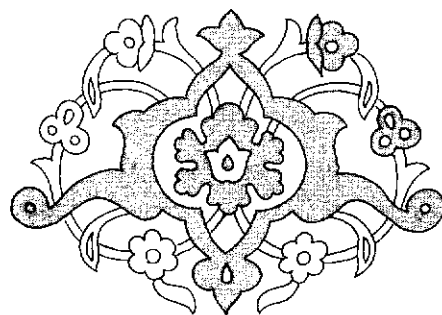
فَيَحْسُنُ فِيهَا مِنْهُمْ النَّثْرُ وَ النَّظْمُ»

مر آن مدامه راست صفات زیننده و خواص فریبنده که باعث می آیند و راه می نمایند و اصفان عارف و مادحان واقف را به وصف کمال او گفتن و گوهر مدحت او سفتن. پس در شان آن مدامه ازان و اصفان به واسطه آن صفات لطیفه و معانی شریفه، خوب می آید کلمات منثور، و به سمت «ان من البیان لسحرا»<sup>۸۵</sup> ارتسام می یابد، و مستحسن می نماید سخنان منظوم، و در سلك «ان من الشعر لحكمة» انتظام می گیرد.

[۲۴] «وَيَطْرَبُ مَنْ لَمْ يَدْرِهَا عِنْدَ ذِكْرِهَا

كَمُشْتَاقٍ نَعْمٍ كُلَّمَا ذُكِرَتْ نَعْمٌ»

سبکبار می شود و بیقرار می گردد کسی که آن می را ندیده است



و چاشنی ادراک حقیقتش نجشیده، نزدیک راندن نام وی بر زبان یا شنیدن آن از زبان دیگران، چنانکه عاشق مشتاق در زاویه بعد و فراق از یاد معشوق خود در اهتزاز می آید و وجد و طرب وی ازان می افزاید.

[۲۵] «وَقَالُوا شَرِبْتَ الْإِثْمَ كَلًّا وَأَمَّا

شَرِبْتَ أَلْتِي فِي تَرْكِهَا عِنْدِي الْإِثْمُ»

گفتند قاصران از فهم معانی در ضمن صورت و عاجزان از ادراک حقایق در لباس مجاز که مراد به آن مدامه که در صدر قصیده به شرب آن اقرار کردی و در سایر ابیات از خواص و آثار آن اخبار نمودی، خم ریست که در لغت ازان به «اثم» تعبیر نمایند و در شریعت شارب آن رابه اثم تعبیر کند یعنی شراب صوری و خمر انگوری که شرب آن نتیجه ضلالت و شارب آن مستحق عذاب و نکال، پس ردع و منع آن جمع می کند که کلاً و حاشا که من هرگز ازان می آشامم یا با شرب آن آرامم. من شراب از جام محبت نوشیده ام و در مداومت بر شرب آن کوشیده ام؛ ترک این شراب نزدیک من گناهست و تارک شرب آن دور از مشرب هوشمندان آگاه.

[۲۶] «هَنِيئًا لِأَهْلِ الدَّيْرِ كَمْ سَكِرُوا بِهَا

وَمَا شَرَبُوا مِنْهَا وَلَكِنَّهُمْ هَمَّوْا»

خوشگوار باد باده محبت ذاتیه متوطنان متوسط الحال دیر عالم انسانی را که به شرب آن باده از پس پرده های افعالی و صفاتی بسیار مستی نموده اند و اندکی از ثقل بار وجود و هستی آسوده و حال آنکه هنوز چون منتهیان از صرف آن باده جرعه ای نخورده اند ولیکن قصد و اندیشه آن کرده اند.

[۲۷] «وَعِنْدِي مِنْهَا نَشْوَةٌ قَبْلَ نَشْأَتِي

مَعِيَ أَبَدًا تَبْقَى وَ إِن بَلَى الْعَظْمُ»

نزدیک منست ازان می مستی بر هستی من مقدم و نشوه ای پیش از نشاء من درین عالم، و با من جاودان آن مستی بپاید، اگر چه استخوانهای من که قوام تن و استحکام بدن بدانست بفرساید.

[۲۸] «عَلَيْكَ بِهَا صِرْفًا وَإِنْ شِئْتَ مَرْجَهَا

فَعَدْلُكَ عَنِ ظَلْمِ الْحَبِيبِ هُوَ الظُّلْمُ»

بر تو باد که دران کوشی که آن می را صرف نوشی، و اگر صرف نتوانی و خواهی که ممزوج گردانی، بارشحه زلالی که از لب و دندان معشوق مکی، ممزوج ساز و به عدول ازان خود را در ظلمات ظلم و ستم مینداز.

[۲۹] «وَدُونَكَهَا<sup>۸۷</sup> فِي الْحَانَ وَ اسْتَجْلِهَا بِه

عَلَى نَعْمِ الْأَلْحَانِ فَهِيَ بِهَا عُنْمٌ<sup>۸۸</sup>»

آن می را بستان در میخانه مستان و می پرستان و طالب جلوه او باش بدان میخانه در جلوه گاه جام و پیمانانه بر نغمات خوش و

لحنهای دلکش که شرب آن می با طیب الحان و حسن نغم مرغویست و مغنتم.

[۳۰] «فَمَا سَكَنْتَ وَالْهَمَّ يَوْمًا بِمَوْضِعٍ

كَذَلِكَ لَمْ يَسْكُنْ مَعَ النَّغْمِ النَّغْمُ»

می بیغش می نوش و نعمات دلکش می نیوش که نه می هرگز یکزمان در یک مکان با هموم و احزان آرام یافت و نه غم یکدم با طیب الحان و نغم یکجا مقام گرفت.

[۳۱] «وَفِي سَكْرَةٍ مِنْهَا وَ لَوْ عُمَرَ سَاعَةً

تَرَى الدَّهْرَ عَبْدًا طَائِعًا وَ لَكَ الْحُكْمُ»

و در یک مستی از آن باده خوشگوار و اگر چه به مقدار ساعتی باشد از روزگار، بینی روزگار را بنده فرمان بردار و خود را خداوند فرمان گزار.

[۳۲] «فَلَا عَيْشَ فِي الدُّنْيَا لِمَنْ عَاشَ صَاحِبًا

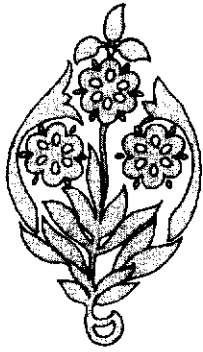
وَ مَنْ لَمْ يَمُتْ سُكْرًا بِهَا فَاتَهُ الْحَزْمُ»

چون سرمایه هر عیشی تصرف در موجوداتست و تسلط بر کائنات و آن معنی چنانکه دانستی منحصر در مستی و مقتصر در می پرستی - پس هر که هشیاری گزید و از آن شراب جرعه ای نچشید از عیش دنیا بهره ای ندید و هر که بدان می دست نبرد و از آن می مست نبرد طریق عقل و فراست نرفت و سبیل حزم و کیاست نسپرد.

[۳۳] «عَلَى نَفْسِهِ فَلْيَبْكِ مَنْ ضَاعَ عُمُرُهُ

وَ لَيْسَ لَهُ فِيهَا نَصِيبٌ وَ لَا سَهْمُ»

بر خود ببايد گریست و ماتم خود ببايد داشت آن را که نقد حیات و سرمایه اوقات خود ضایع گذاشت و آن را وسیله می پرستی و واسطه



ببخودی و مستی نساخت و به تحصیل جرعه ای و تکمیل بهره ای از آن نپرداخت.

[پایان ترجمه و تحریر به خامه جامی]

درباره این ترجمه و تحریر چکامه خمزی فارسی، ملاحظاتی هست، و از همه مهمتر این که در این متن که جامی ارائه می دهد، برخی ابیات اصل چکامه حذف شده است.<sup>۸</sup>

جالب این است که میر سید علی همدانی هم در مشارب الادواق همان ابیات را نیاورده<sup>۹</sup> (آیا جامی متن چکامه را از شرح همدانی برنگرفته؟) ... به قول مولانا «این سخن را نیست پایانی پدید<sup>۱۰</sup>»؛ ختم کلام را مناجاتی از جامی قرار می دهیم:

«عاقبت امر ما را از غایله غرامت نگاه دار و خاتمت عمر ما را از شائبه حسرت و تدامت در پناه آر؛ تا نفسی باقیست با ما به فضل و کرامت هممنفسی کن و چون منقطع گردد به لطف و عنایت فریاد رسی نمای<sup>۱۱</sup>».

- پی نوشتها:
۱. انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۷۵.
  ۲. نگر: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۳۷۳؛ فرهنگ زندگی نامه هبه به سرپرستی: حسن انوشه، دفتر یکم، ص ۶۲۹.
  ۳. دانش «فرائض»، دانشی است که بدان چگونگی بخشیدن مرده ریگ بر مستحقان شناخته می شود، و داننده «فرائض» را «فارض» می گویند. نگر: اقرب الموارد، جزء ثانی، ص ۹۱۶ و ۹۱۷.
  ۴. سنج: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۳۷۴.
  ۵. نگر: همان، همان ج، ص ۳۷۶.
  ۶. فرهنگ زندگی نامه هبه، دفتر یکم، ص ۶۲۹.
  ۷. سنج: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۳۷۴.
  ۸. شاید خواننده از این مردم آماده به سماع در کوی و برزن شگفت زده شود و با خود بیندیشد چطور مردمان و عوام این قدر مستعد بودند که به یک تلنگر این قارش، از خویش می شدند. حقیقت این است: تصوف، در آن عصر و آن جامعه، چندان دامن گستر بود و با حمایت های سیاسی حکومتگران همراه بود (نگر: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۳۷۴) که چنین چیزها شگفت نیست.
  ۹. نجات الانس، تصحیح: دکتر محمود عابدی، ص ۵۴۱ (سجاولندی از ماست).
  ۱۰. نگر: ارزش میراث صوفیانه، زرین کوب، ص ۱۱۲.
  ۱۱. نگر: مشارب الادواق، تصحیح: محمد خواجهی، ص ۱۲.
  ۱۲. نگر: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۳۷۶.
  ۱۳. نگر: ارزش میراث صوفیانه، زرین کوب، ص ۱۳۵، و دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۳۷۵؛ و فرهنگ زندگی نامه هبه، دفتر یکم، ص ۶۲۹.



۱۴. نگر: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، همانجا.

۱۵. میرسید علی همدانی، صوفی نامور سده هشتم، درباره این چکامه نوشته: «ابواب ایبات آن مشحون لطایف و حقایق، و اصداف الفاظ آن مملو جواهر دقایق است مبتنی بر استعارات از ذکر مدام و میخانه و کاس و ساقی، مؤسس بر اشارات به نتایج آثار تجلیات جمال وجه باقی (مشارب الاذواق، تصحیح خواجوی، ص ۳۳ مصحح محترم، مؤسس را «بینان گذار» معنا کرده و بنا بر این اسم فاعل می خوانند، لیک به زعم حقیر باید در این جایگاه به زیرسین و اسم مفعول باشد).

در مقابل در کتاب کم مایه مجالس العشاق (امیر کمال الدین حسین گاز گاهی، به اهتمام: غلامرضا طباطبائی مجد، ص ۱۴۴) این چکامه مربوط به لمعان عشق ابن قارض به جوانی روگیر دانسته شده!

۱۶. ابن قید «نخستین بار» به آنگاه برسخن صوفی شناس ارجمند، استاد محمد خواجوی، است در: مشارب الاذواق، ص ۱۲.

۱۷. سنخ: مشارب الاذواق، ص ۳۲ و ۳۳.

۱۸. انتشارات مولی، ۱۳۶۲.

۱۹. در: مجموعه احوال و آثار میرسید علی همدانی، ۱۳۶۴.

۲۰. نگر: مشارب الاذواق، تصحیح خواجوی، ص ۱۳، ح ۱.

۲۱. پدر جامی، نظام الدین احمد بن محمد دشتی نام داشت، و «دشتی» نشان دهنده نسبت او به «دشت» اصفهان است.

«دشت» - که «در دشت» هم گفته می شود - از قرای قدیم اصفهان بوده و نامش در معجم البلدان... آمده. صاحب آندراج تصریح می کند که اصل جامی از اینجاست.

در دشت مدرسه ای معمور و برپا و جامع بزرگ داشته که یاد آن در ترجمه محاسن اصفهان (به اهتمام عباس اقبال، چ ۱، ۱۳۲۸ ه.ش، ص ۱۴۲) مسطور است.

باخزری درباره پدر و نیای جامی - که هر دو را دشتی، «منسوب به محله دشت، از محروسه اصفهان» یاد می کند - نوشته: «... در سوائف ایام از وطن مألوف خود به ولایت جام... شرف قدم از رانی داشته اند» (مقامات جامی، ص ۴۵).

از گفته اونی می توان به روشنی دانست که این مهاجرت کی رخ داده ولی گویا پدر و نیای جامی

هر دو از مهاجران بوده اند و از این رو این گفته استاد دکتر عابدی که «پدران نظام الدین احمد بن محمد دشتی» به جام کوچیده اند (نگر: نفحات الانس، ص پنج) کمی جای تأمل می پذیرد.

۲۲. سنخ: خواجه احرار ولی، باتورخان خلعت پور ولی خواجه، به کوشش رحیم مسلمانیان قبادیانی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۳۷ و ۳۸.

۲۳. این روشی بوده که پیشینیان برای سرگرم کردن کودکان به کار می بسته اند و تا همین روزگار ما ادامه داشته، چنان که در مصاحبه مرحوم آیه الله العظمی شیخ محمد تقی شوشتری، مشهور به علامه تستری، با کیهان فرهنگی، ذکری از آن هست.

۲۴. نفحات الانس، تصحیح عابدی، ص ۴۵۵.

۲۵. مراد از «خواجگان»، مشایخ نقشبندی است.

۲۶. نفحات الانس، ص ۳۹۷، ۳۹۸.

۲۷. نگر: لویح، تصحیح و مقدمه و توضیحات از: یان ریشار، ص ۱۸ و ۱۹.

۲۸. نگر: لویح، ص ۱۹.

۲۹. هفت اوزنگ، به تصحیح و مقدمه مرتضی مدرس گیلانی، ص ۲۸۴.

۳۰. به نقل از: قدسیه، خواجه محمد بن محمد پارسای بخارانی، مقدمه و تصحیح و تعلیق از: احمد طاهری عراقی، ص ۱۱.

۳۱. نفحات الانس، ص ۵۴۷.

۳۲. نقد النصوص، تصحیح: ویلیام چیتیک، ص ۱۸.

چنان که دیده می شود جامی «ابن عربی» را «ابن العربی» یاد می کند (نیز نگر: نفحات الانس، ص ۵۴۵ و ۵۵۰) خود محیی الدین و پیروانش و همچنین پاره ای مآخذ اقدم او را به همین گونه یاد کرده اند لیک برخی این «ال» را برای فرقی نهادن میان او و فقیه مالکی قاضی ابوبکر محمد بن عبدالله اشبیلی انداخته اند. نگر: التجلیات الالهیه، تحقیق عثمان اسماعیل یحیی، ص ۲، ح ۲.

۳۳. نقد النصوص، ص ۲۵.

۳۴. «نخستین» آن گونه که ویلیام چیتیک می گوید (نگر: نقد النصوص، ص بیست و یک).

۳۵. نگر: همان، ص بیست و سه.

۳۶. نگر: همان، ص بیست و پنج.

استاد آشتیانی این شرح (شرح فصوص

الحکم) را تصحیح کرده اند و قرار است بزودی از سوی دفتر نشر میراث مکتوب به چاپ برسد - این شاء الله.

۳۷. نگر: همان، ص بیست و هشت.

۳۸. لویح، تصحیح: یان ریشار، ص ۴۹ و ۵۰؛ همچنین با اندک تفاوتی در: لویح، به کوشش: محمد حسین تسبیحی، ص ۵ و ۶.

۳۹. نقد النصوص، ص ۲۶، ح ۲.

۴۰. نگر: نفحات الانس، ص هفده و؛ نقد النصوص، ص بیست و چهار.

۴۱. این متن به نام تائیه عبدالرحمان جامی (به انضمام شرح قیصری بر تائیه ابن قارض) با مقدمه و تصحیح و تحقیق دکتر صادق خورشاه از سوی نشر نقطه و دفتر نشر میراث مکتوب چاپ شده است (تهران، ۱۳۷۶).

۴۲. تائیه عبدالرحمان جامی، ص ۶۵.

۴۳. نگر: همان، ص ۱۴؛ صص ۱۹-۱۴.

می افزاییم: گویا از همین دست و مضمون باشد این بیت مثنوی مولانا:

پیشتر از خلقت انگورها  
خورده میها و نموده شورها  
(مثنوی معنوی، به تصحیح ر. انیکسون، دفتر دوم، ب ۱۸۰)

۴۴. سه رساله در تصوف، از عبدالرحمن جامی، با مقدمه ایرج افشار، کتابخانه منوچهری، ص ۱۰۵، با دستزد رسم الخطی.

۴۵. سنخ: همان، ص ۱۰۵ و ۱۰۶.

۴۶. نگر: مشارب الاذواق، تصحیح: خواجوی، ص ۱۲، ح ۲.

۴۷. سه رساله در تصوف، ص ۱۳۰، با دستزد در رسم الخط و سجاوندی.

۴۸. در برگرفتن «ترجمه و تحریر» از لوامع که در پی همین مقال درج می گردد، ما نشر جامی را حفظ کرده ایم و اگر گاه چاشنی تفسیری ترجمه، نمودی بیش از اندازه یافته، خود را به حذف و اختیار مختار ندانسته ایم.

۴۹. نگر: فهرست الفبایی کتب خطی کتابخانه مر کزی آستان قدس رضوی، محمد آصف فکرت، ص ۴۸۵.

۵۰. نگر: فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه بروسه، دکتر توفیق ه. سبحانی، ص ۲۶۵ و ۳۵۰ و ۳۷۲ و ۴۰۰.

در خور یادآوری است که سازنده این فهرستنامه در سیاهه نام کتابها و رساله ها (در انجام فهرستنامه)، شرح قصیده تائیه و لوامع را

یکی دانسته که خطاست. نگر: همان، ص ۴۱۲.

۵۱. نگر: فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه مغنیسا، توفیق سبحانی، ص ۱۲۲.

۵۲. نگر: فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه‌های ترکیه (۲۲ کتابخانه)، توفیق هـ. سبحانی، ص ۱۰.

۵۳. نگر: همان، ص ۱۱۱.

۵۴. نگر: همان، ص ۳۱۴.

یادآوری: فهرستگار محترم در این کتاب، در سیاهه کتابها و رساله‌ها، شرح قصیده خمیره و شرح قصیده خمیره فارسیه و لوامح را جداگانه یاد کرده. ارجاع از هر یک از این نامها به دیگران ضروری می‌باشد.

یادآوری دیگر: چنان که از بررسی فهرست دستنوشته‌های فارسی در کتابخانه‌های ترکیه دانسته می‌شود، نگارشها و سرایشهای جامی در قلمروی عثمانی خواهان بسیار داشته و دستنوشته‌های فراوان از آنها در آن دیار موجود است؛ و هر آینه برای ترتیب دادن متن انتقادی آثار وی سرکشیدن به خزائن ترکیه از اوجب واجبات است.

۵۵. نگر: سه رساله در تصوف، با مقدمه ایرج افشار، ص ۷.

۵۶. نگر: همان، همانجا و ص ۳.

۵۷. نگر: همان، ص ۷.

این چاپ (چاپ آل آقا) را دوست فاضل آقای دکتر صادق خورش، که خود مدتی لوامح را برای دانشجویان ایرانی رشته زبان و ادبیات عربی درس می‌گفته مغلوط می‌شمرد.

۵۸. در این کار چاپ استانبول (افست تهران با مقدمه افشار) مبنا بوده و پاره‌ای ضبطهایش که نادرست به نظر رسیده، اصلاح گردیده است و در پی نوشتها یاد شده. رسم الخط قدیمش به رسم الخط امروزی بدل شده و سجاوندی متداول در آن اعمال گردیده. برخی حواشی ایضاً هم بر متن افزوده‌ایم - باشد که خواهند‌ای را به کار افند!

۵۹. دیوان ابن الفارض، دار صادر، بیروت، با مقدمه کرم البستانی.

۶۰. جلاء الغامض فی شرح دیوان [ابن] الفارض، به قلم امین الخوری، المطبعة الادبیه، بیروت، ۱۹۰۴ م.

۶۱. «دوستکامی» - در اینجا ظاهراً - پیاله نوبت خویش را از راه محبت و اخلاص به دیگری دادن

(نگر: غیث اللغات، چ ثروت، ص ۳۸۱) و با هم شادنوشی کردن است.

۶۲. اساس (چاپ استانبول): اهدیت.

۶۳. «فایح» در غیث اللغات آمده: «فایح و فایح - / به کسر همزه... بوی خوش دهنده و بوی خوش مأخوذ از فوح که به معنی دمیدن و بوی خوش آمده» (چ ثروت، ص ۶۳۴).

در اینجا معنای نخست مراد است.

۶۴. اساس (چ استانبول): خشاشه.

۶۵. «مقار»: جمع «مقر» است.

۶۶. «الندمان»، در متن چکامه، جمع «الندیم» است و «ندیم» در اینجا ظاهراً به معنای «هم‌پایه و هم‌آشام»؛ چنان که در دستور الإخوان آمده: «الندیم: یار شراب و هم قده» (ج ۱، ص ۶۳۲)؛ و گویا به همین معناست در شعر حافظ:

فتوی پیر مغان دارم و قولیست قدیم  
که حرامستی می‌آن را که نه یارست ندیم  
جامی در اینجا ظاهراً «ندیم» را به همان معنای «همنشین» و صورت عام ترجمه نموده است.

۶۷. در تاج المصادر می‌خوانیم: «الانتعاش: نیکو شدن حال کسی، و درست خاستن او فتاده، و بلند شدن.» (ج ۲، ص ۶۸۵).

۶۸. اساس (چ استانبول): پستر.

۶۹. دیوان ابن الفارض (چ دار صادر) و جلاء الغامض: تُنطِقُ مشارب الأذواق (چ خواجوی) مثل متن ماست.

۷۰. «زمن» افکار و زمین‌گیر (نگر: المرقاة و تاج الاسامی و غیث اللغات و لغت نامه)، خاقانی می‌گوید:

با جوش ضمیر و جیش نطقش  
مه شد زمن و عطارد آبگم

۷۱. «مزکوم»: شخص زکام گرفته (سنج: دستور الإخوان و تاج الاسامی) - که توان بویایی اش از دست می‌رود.

۷۲. «صمم»: کری و گرانی گوش.  
ناصر خسرو می‌گوید:  
زدانش مرا گوش دل بود کز  
ز گوشم به علمش برون شد صمم

۷۳. «رکب» جمع «راکب» است و جامی از آنجا «شترسواران» می‌گوید، نه «سواران» صرف، که لغویان گفته‌اند: «الرکب: جمع راکب، و هو صاحب البعیر، خاصة، ولا یكون الرکب إلا أصحاب الإبل.» (ترتیب اصلاح المنطق، ص

۱۷۷ و ۱۷۸).

۷۴. در اساس (چ استانبول) «هوشیاری‌شان» است و لذا بیا پیش از شین را مکسور خوانده‌اند.

۷۵. پیش از این در معنای «ندیم» تأملی رفت، بنگرید و بسنجید.

۷۶. اساس (چ استانبول): هر کس را.

۷۷. «غیاوت / بفتح... / کند ذهنی» (غیث اللغات، چ ثروت، ص ۶۲۱).

۷۸. «گرانجانی»: سستی و کاهلی (همان، ص ۷۳۳).

۷۹. این چیز که جامی به تفصیل و شرح توضیح می‌دهد، همان «القدام» تازی است که در متن بیت آمده. «القدام» را پیشینگان «پالونه» می‌گفته‌اند (نگر: دستور الإخوان، ج ۱، ص ۴۶۹؛ و: تاج الاسامی، ص ۴۲۶؛ و: منتهی الإرب، ص ۹۵۰).

از منتهای فارسی چنین بر می‌آید که قدما «پالونه» به توسع معنا به معنای عام صافی به کار برده‌اند، آن گونه که سائی گفت:

بسیار همه زنگ به پالونه آهن  
بگذار همه رنگ به پالونه بازار  
و جمال الدین اصفهانی:  
دیده پالونه سرشک امل  
طبع پیمانۀ شراب شده ست  
شاید از همین رو جامی خود را به تکلف  
توصیف و توضیح افکنده است.

۸۰. امین الخوری لت دوم بیت ابن فارض را سر راست و سازگار توضیح می‌دهد و معنا می‌کند: «لاکتسب من ذلك الکثم معنی خصالها فصار رقیفاً لطیفاً کریماً حسن الخلق» (جلاء الغامض، ص ۱۶۶).

۸۱. اساس (چ استانبول): هوی.

۸۲. اساس (چ استانبول): آویزشی.  
«آویزش» در اینجا به معنای «علاقه و علاقه و تعلق و پیوستگی و بستگی» است؛ چنان که عطار گوید:  
قدم را با حدوث آویزشی نیست  
وگر آویزش است آمیزشی نیست  
(نگر: لغت نامه دهخدا).

۸۳. پیش از این بیت در اصل چکامه ابیات دیگری هست. نگر: جلاء الغامض، ص ۱۶۷؛ و: دیوان ابن الفارض (چ دار صادر)، ص ۱۴۲.

۸۴. جلاء الغامض (ص ۱۶۸) و دیوان (ص ۱۴۲): المادحین.

مشارب الاذواق (چ خواجوی) مثل متن ماست. ۸۵. حدیث نبوی است؛ نگر: احادیث مشنوی، فرورزافر، ص ۹۹.

تفسیری که در شرح فارسی شهاب الاخبار (چ محدث ارموی، ص ۳۵۶) و ترجمه و شرح فارسی شهاب الاخبار (چ دانش پژوه، ص ۱۱۸) از این حدیث بیامده، ظاهراً با برداشت جامی و برخی دیگر نمی‌سازد - والله العالم بحقائق الامور.

۸۶. حدیث نبوی است. (نگر: تمهیدات، عین القضاة، ص ۲۶۹).

۸۷. جلاء الغامض (ص ۱۶۸) و دیوان (چ دار صادر ص ۱۴۳)؛ فدونها.

مشارب الاذواق (چ خواجوی، ص ۷۷) مثل متن ماست.

۸۸. برای فهم درست بیت و ارجاع به جای ضمایر، توضیحی از خود جامی مفید است: «أول الضمیرین المجرورین للجان و الثانی للالجان و

ماعدھما للمدامة» (سه رساله در تصوف، ص ۱۸۰، با دستزد رسم الخطی).

۸۹. چنان که در پی نوشت ۸۳ بدان توجه دادیم.

آن ابیات که باید پیش از بیت ۲۳ در متن جامی قرار گیرند، اینها هستند:

تَقَدَّمَ كُلُّ الْكائِنَاتِ حَدِيثُهَا  
قَدِيمًا وَلَا شَكْلَ هُنَاكَ وَلَا رَسْمُ

وَقَامَتْ بِهَا الْأَشْيَاءُ ثُمَّ لِحِكْمَةِ  
بِهَا احْتَجَّتْ عَنْ كُلِّ مَنْ لَأَلَهُ فَهْمُ

وَهَامَتْ بِهَا رُوحِي بَحِيثُ تَمَازِجَاتِ  
حَادَا وَلَا جِرْمُ تَخَلَّلَهُ جِرْمُ

فَخَمِرُوا وَلَا كَرْمٌ وَأَدَمَ لِي أَبُ  
وَكَرْمٌ وَلَا خَمِرٌ وَلِي أُمَهَا أُمُ

وَلَطْفُ الْأَوَانِي فِي الْحَقِيقَةِ تَابِعُ  
لِللُّطْفِ الْمَعَانِي وَالْمَعَانِي بِهَا تَنُمُو

وَقَدْ وَقَعَ التَّفْرِيقُ وَالْكُلُّ وَاحِدٌ  
فَارَوا حَنَا خَمِرًا وَأَشْبَاحَنَا كَرْمُ

وَلَا قَبْلَهَا قَبْلٌ وَلَا بَعْدَ بَعْدَهَا  
وَقَبْلِيَّةُ الْأَبْعَادِ فَهِيَ لَهَا حَتْمُ

وَعَصْرُ الْمَدَى مِنْ قَبْلِهِ كَانَ عَصْرَهَا  
وَعَهْدُ آبِينَا بَعْدَهَا وَلِهَا الْيُتَمُّ

(جلاء الغامض، ص ۱۶۷، و: دیوان، چ دارصادر، ص ۱۴۲)

۹۰. نگر: مشارب الاذواق، چ خواجوی، ص ۷۲ و ۷۳.

و همچنین در پی نوشته‌های پیشین دیدیم که ضبط قصیده به روایت جامی گاه در ناهمخوانی با جلاء الغامض و دیوان ابن الفارض، با مشارب الاذواق همخوانی داشت.

۹۱. مشنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر یکم، ب ۳۹۷۴.

۹۲. سه رساله در تصوف، ص ۱۸۸؛ با دستزد رسم الخطی و همچنین تبدیل «آور» به «آر» - که گمان می‌کنم جامی چنین گفته باشد.

کتابخانه  
متون



## فهرست موضوعی نسخه‌های خطی عربی کتابخانه‌های جمهوری اسلامی ایران

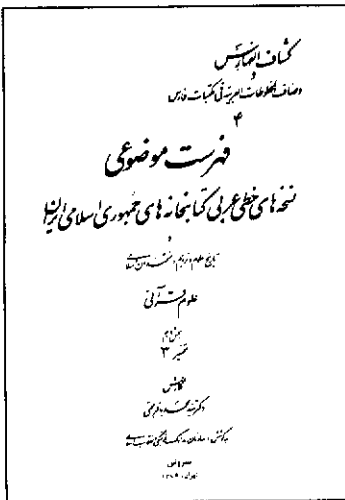
این فهرست قسمت دوم «بخش دوم: تفسیر قرآن کریم» است که قسمت سوم آن در مجلدی جداگانه به زودی منتشر خواهد شد و قسمت اول «بخش تفسیر قرآن کریم» ویژه «تاریخ و مبانی و روشهای تفسیری» می‌باشد که رو به اتمام است. در مجموع تدوین فهرست بخشهای مختلف علوم قرآنی تقریباً به پایان رسیده که مجموعاً در پنج مجلد (شامل سه بخش) سامان یافته است.

بخش اول: «قراآت و تجوید» در یک مجلد، منتشر شده در سال ۱۳۷۰ ه.ش.

بخش دوم: «تفسیر قرآن کریم» در سه قسمت

بخش سوم: «علوم راجعه به قرآن» که منهای مقدمه آن،

تدوینش به پایان رسیده است.



فهرست موضوعی نسخه‌های خطی عربی  
کتابخانه‌های جمهوری اسلامی ایران  
علوم قرآنی، بخش دوم، تفسیر (۳)  
نگارش: دکتر سید محمد باقر حجتی  
به کوشش:

سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی  
تهران: انتشارات سروش  
چاپ اول: ۱۳۷۶، ۶۷۴ ص.